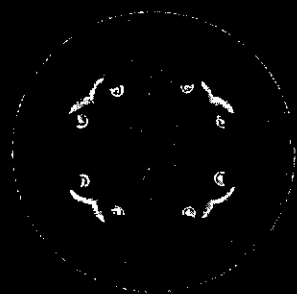


# مرور



- صف اولی بین در برابر سواد تعلیمات
- معنویات زنی و مردان



# صف آرایی دین در برابر سپاه خشونت

هلنا کابن<sup>۱</sup> - ترجمه علیرضا رضایت

اشاره:

مقاله حاضر ناظر به تجربیاتی است که نکارنده ان از درگیری های تجزیه طلبانه در نواحی عربی-اسرائیلی (لبنان، اسرائیل، فلسطین) و افریقا (رواندا، افریقای جنوبی و موزامبیک) به دست آورده است. از نقش موسسات و نهادهای دینی در ایجاد و تداوم درگیری ها و خشونت های مذهبی درون گروهی سخن گفته شده است اما متأسفانه نقشی که ایده ها و آراء دینی و مذهبی در کمک به مردم برای گریز و پرهیز از هر گونه درگیری و تقابل در این دوران داشته اند معمولاً نادیده گرفته شده است. در موزامبیک رهبران و دست اندر کاران سنت های دینی مسیحی و بومی کمک های بسیاری به ایجاد و برقراری صلح طی جنگ های داخلی سال های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۲ کرده اند. در افریقای جنوبی مفاهیم مذهبی و رهبری دینی هر دو در تشکیل کمیسیون صلح نقش محوری ایفا کردند. در رواندا نیز نهادهای مذهبی در تقویت رفاه و بهبود الام اجتماعی تاثیر بسزایی داشته اند.

افراطی مارونی بود سفر کردم و در سراسر این نواحی روی دیوارها این شعار را دیدم: هر لبنانی وظیفه دارد یک فلسطینی را بکشد. من با دختری ۱۶ساله از خانواده ای مارونی صحبت کردم. او به من گفت که هر روز دخترانی که با اتوبوس به مدرسه اختصاصی مسیحیان می روند از راننده اتوبوس به اسرار می خواهند که در ننگ های خاص توقف کند تا آنها بتوانند مجموعه حیدری از جواهرهای فلسطینیان که هر شب در آنجا آکنده می شود را تماشا کنند. من می دیدم که مقامات و مسؤولان این جامعه چگونه این رفتارها را تحمل می کردند. زمانی که بشیر جمیل، رهبر شبه نظامیان مارونی، گروهی از خبرنگاران را در

که سراسر این دوره شاهد جنگ تمام عیار بودم. این سال ها برای من نحوس میز بود. بخشی از این تحول میز بودن به این دلیل بود که من صرفاً جنگ را به شیوه ای نامطمئن که اغلب خبرنگاران خارجی تجربه می کنند، تجربه نکردم بلکه آن را به عنوان فردی عادی که از راه از دوچ وارد جامعه محلی شده- فردی عرب زبان، یک زن و مادر دو بچه- تجربه کردم. اما بخش دیگری از این تحول میز بودن آن بود که من برای اولین بار دیدم که ترس شدید و نفرت، یک جامعه در لبنان را فر گرفته بود این جامعه، جامعه کهن مسیحیان مارونی این کشور بود. من به عنوان گزارشگر به مناطقی از لبنان که تحت کنترل شبه نظامیان

مایله بحث را با بیان برخی یافته های شخصی ام در خصوص دین و خشونت از یک سو و دین و رفاه اجتماعی از دیگری آغاز کنم و در این راستا علاوه بر خاورمیانه به افریقا نیز نظر دارم. هیچ یک از ما در مورد هیچ یک از این مسائل بی تفاوت نیستیم چرا که همه در این جهان زندگی می کنیم و در خصوص این وضعیت دیدگاه های وجودی بنیادین داریم. من (نکارنده) در انگلستان بزرگ شده ام. یک انگلیسی هستم. اولین شغلی حرفه ای من روزنامه نگاری بود. من در ابتدا یک خبرنگار خارجی در لبنان (در دهه ۱۹۷۰) بودم. در آوریل ۱۹۷۵ بعد از هشت ماه که در آنجا بودم جنگ داخلی شروع شد. هفت سال در لبنان بودم



حوالی تل اویز، اردوگاه پناهندگان فلسطینی که نیروهای او آنجا را روز قبل تخریب کرده بودند، رهبری می کرد. پیشاپیش به ما گفت که ما در آنجا منتظر وحشتناکی را خواهیم دید و من به آنچه شما خواهید دید افتخار می کنم و زمانی که از سومعه اصلی بازدید کردم آنجا توسط فرقه راهب‌های مارونی اداره می شد. من با رئیس فرقه، پتر جولوس نعمان، مصاحبه کردم، کمی زود رسیدم و با او که در حال حمل حبه‌های سنگین مهمات به همراه یکی از رهب‌هایش بود سلام و احوالپرسی کردم.

آن روزها، روزهای غریب و وحشتناکی بود برای من دشوار بود که شبه نظامیان را در مناطق جنگی می دیدم با برجسب‌هایی از مریم مقدس (باکره) که روی مجموعه‌های M16 آنها جسیده بود. در سوی دیگر نیز زوت‌های مذهبی بودند، مسلمانانی که شعار چکشان "لا اله الا الله" و محمد رسول الله بود.

ما سن در ۱۹۸۱ لبنان را ترک کردم و زمانی که آنجا بودم بخش تحت حاکمیت مسلمانان بیروت همچنان مساهل بر و بلورالسیب تر از بخش تحت حاکمیت مارونی ها بود. در بخش تحت حاکمیت مسلمانان این شهر یک سوم ساکنان، مسیحی بودند. آنها مراسم کلیسایی خود را به جا می آوردند. احزاب سیاسی خاص خود را داشتند و به سیاست‌های ملی گراها دوشادوش مسلمانان کمک می کردند. در آنجا همانند هر جنگ دیگری فجاجیه کم نبود. اما آنها هرگز مانند بخش مارونی نشین، آن فجاجیه را علنا بزرگ جاوه نمی دادند- و این تفاوت مهمی بود. در ناحیه بیروت غربی تحت حاکمیت مسلمانان هرگز چیزی شبیه پاکسازی قومی دین محور سیستماتیک و برنامه ریزی شده وجود نداشت که تمامی نواحی بیروت شرقی- شجاع، مسنخ، کارانتیا و... را پاکسازی کند؛ این نواحی کاملاً خالی از مسلمان بودند. به کماتیم هفت سال قاضی من در لبنان کافی بود تا من برای همیشه دین رسمی را کنار بگذارم! اما یک دهه پس از آنکه از لبنان رفتم وارد ایالات متحده شدم و زندگی جدیدی را آغاز کردم. در آنجا حرکتی از مابیش را برای بررسی نیاز به یک جامعه معنوی آغاز کردم و با هدف تبدیل شدن به یک کواکر یونینور سالیست (اعتقاد به نجات برای همه) یا به عرصه یونینورالیزم (اعتقاد به وحدت خداوند) گذاشتم. شاید باید بگویم که کرجه از ۱۹۷۶ برای نشریه science monitor The Christian کار می کردم اما هرگز یک دانشمند مسیحی نبودم. در عین حال همکاری

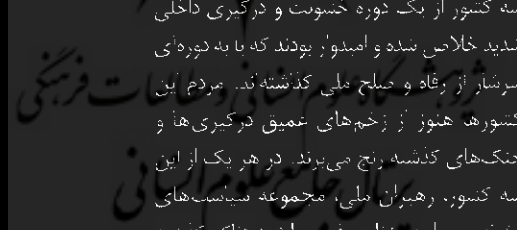
تدریک من با بسیاری دانشمندان، سبب شد من احترام زیادی برایشان قائل شوم، آن هم به دلیل شوه زندگی و بایندی آنها به عقایدشان در مناطقی مانند آمریکا که اغلب دشمن جهنمی آنها بود. البته لبنان (به اعتقاد من) تنها کشوری در خاورمیانه و در جهان نیست که در آن رهبران سیاسی خودخواه و جاه طلب از دین به منظور نامشروع به عنوان نزاری برای افزایش قدرت زمینی و مادی شان سو استفاده می کنند. اما باید بگویم که در میانه و پس از جنگ نیز از دین به شیوه‌های گوناگون دیگری استفاده شده است. در بهترین وضعیت، دستورات و ایده‌ل‌های دینی را به هنگام مواجهه با بحران و فجاجیه سفیدار و انحراف از نظام طبیعت که مولود جنگ است، می توان به شیوه‌ی به کار برد که مرهمی بر زخم زنجوران در تمام سطوح جامعه از تک تک اشخاص تا گروه‌ها و ملت باشد.

مسلمانان آندیشمندان حوزه دین، سخن من چیز جدیدی نیست. اما من در مورد تجربه خود سخن می گویم. تجربه‌ام در لبنان، اسرائیل، فلسطین، سوریه، عراق و بسیاری از مناطق خاورمیانه که زخم‌های عمیقی از جنگ بر بیکر دارند. و نیز تجربه‌ام از چندین کشور جنگ‌زده در سال‌های اخیر در افریقا، خلیفه سه کشور روندا، موزامبیک و فریقای جنوبی.

موضوع پژوهش من در مورد بین سه کشور اخیر در ابتدا ظاهراً موضوعی سیاسی بود. در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ مردمان هر یک از بین سه کشور از یک دوره حسودت و درگیری داخلی شدید خلاص شده و امیدوار بودند که با به دوره‌ای سرشار از رفاه و صلح ملی گذشته‌اند. مردم این کشورها هنوز از زخم‌های عمیق درگیری‌ها و جنگ‌های گذشته رنج می‌برند. در هر یک از این سه کشور، رهبران ملی، مجموعه‌سیاست‌های مشخصی را به منظور رفع میراث دردناک گذشته تدوین کرده‌اند. هدف طرح پژوهشی من، در حدود ۸ تا ۱۲ سال پس از تدوین و گزینش اولیه این سیاست‌ها، ارزیابی کارآمدی و تاثیرگذاری این رویکردهای مختلف بوده است. با این سیاست‌هایی که در فاصله سال‌های ۱۹۹۲ تا ۱۹۹۴ تدوین شد در عمل توانست به ایجاد صلحی پایدار در میان گروه‌ها و احزاب درگیر کمک کند؟ یا همه محکوم به شکست شد؟ و با علامت‌ها فرایند صلح ملی را متوقف و معوق کرد؟ آیا این نتایج برای رویکردهای مربوط به مسائل پس از جنگ که سازمان ملل، حامیان بین‌المللی و جامعه جهانی بر آنها اصرار می‌ورزند معنا دارند؟

من از ابتدا می‌دانستم که این پروژه محکوم به شکست است. این سه کشور بسیار با هم متفاوت هستند و نوع خشونت‌ها که از آن رهایی یافته‌اند نیز کاملاً با هم تفاوت دارد.

در روندا در بایز ۱۹۹۴ کل جامعه از هجده نسل کشی که تنها در ۱۳ هفته اول سال جان یک میلیون شهروند که عمدتاً توتسی‌ها بودند، را گرفت. (۱) از درد به خود می‌پیچید. از این میزان ۸۰ درصد توتسی‌هایی بودند که در آغاز همان سال در این کشور ساکن شدند و حدود ۲۰ درصدی که از نسل کشی خان سالم به‌در بردند به لحاظ جسمی و روانی آسیب‌های جبران‌ناپذیری دیدند. از حدود هفت میلیون نفر بازمانده که تمام آنها هوتوها بودند احتمالاً بیش از نیمی، به نوعی در کشتار سهیم بودند. این اطلاعات از آن رو است که نسل کشی در این منطقه به‌رغم نسل کشی یهودیان و رومی‌ها توسط نازی‌ها در اروپا مستثنی نشده بود و در پس دیوارهای اردوگاه‌های بزرگ "بیتلانی" صورت گرفت. نسل کشی در فضای باز و خیابان‌ها انجام می‌گرفت. فوج فوج مردم علیه همسایگان خود دست به سلب و فمه برده آنها را می‌گشتند. (باید اضافه کنم که بسیاری از هوتوهای شجاع در کشتارها دخالت نمی‌کردند حتی برخی از آنها با فراری دادن یا پناه دادن به همسایگان توتسی خود از آنها حمایت می‌کردند و حدود ۲۰۰ هزار هوتو به اتهام عدم شرکت در نسل کشی توسط افراطیون جامعه خود به قتل رسیدند.)



در تابستان ۱۹۹۴ در حالی که بسیاری از ارکان‌های حکومتی تحت سلطه هوبوها و نیروهای امنیتی هرینه و تروزی بسیاری از سرفاسیل کشی می‌کردند، ارتش نوسمی بونسف قدرت را در پایتخت و اکثر نقاط کشور در دست گرفت. هم‌اکنون، که می‌دانیم عاملان تسل کشی به داخل کنگو عقب‌نشستند و دو میلیون هوبوی وحشی‌بده همراه آنها بودند، در کبری‌های جنوبی پس این دو گروه به اجزاء مخرب وارد شرق کنگو شد و طی چند سال بعد میلیون‌ها نفر در جنگ‌های ناپاک آنجا جان خود را از دست دادند. در ضمن حال در داخل روندا نیروهای نوسمی که کشور را تحت کنترل خود گرفت به تسل کشی تانیا داد. ما باید پس واقعتاً را درک کرده فدراسیون ناسیم. همچنین سوچه عضو شرق جامعه جهانی ناسیم که به دنیا فدراسیون جهات جنگه‌دان به این فجاجع اتحاد نداد بلکه اندک نیروهای سازمان ملل را که در آن کشور بودند خارج کرد و زندگی هزاران نوسمی را زیر ترحم داد.

دولت جدید روندا رفتی که قدرت را به دست گرفت نسبت به عاملان تسل کشی سیاسی در پیش گرفت که مطلقاً با خواسته آنها و آن دسته فعالان ملی سازمان ملل بود. اساس این سیاست تعصب و محاربات جنایتکاران بود. هدف آن بود که دادگاه بین‌المللی جدید سازمان ملل روندا در میان مجرمان به عامل کشی رسیدگی کند و دولت روندا نیز برپوده سایر ملت‌نویس را مورد بررسی قرار دهد. اما تا سال ۱۹۹۸-۱۹۹۷ دولت روندا مشاهده کرد که بیش از ۱۳۰ هزار پس از ملت‌نویس به تسل کشی در زندان‌های سلوون و کنگو بازداشت شده‌اند و به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را محاکمه کرد. سخن ما ناظر به ۱۳۰ هزار نفری است که در



میان ۷ تا ۸ میلیون جمعیت آن کشور عمدتاً به عنصر تان تروزی یعنی دارند و هریک سس یا هفت وازسبه که همگی هونو هستند دارند. سدا می‌تواند پیامدهای مخرب اقتصادی این سیاست و نیز نابرابر مخرب را با روی مسخ و ارتش پس کرده‌ها مشاهده کنید. سارانی دولت در آغاز سال ۱۹۹۸ به‌تسم گرفت. اما این مورد را از نگاه معترف خارج و آنها را وارد گوید اجبا شده‌ای از ددگهی سنی به نام کازاکا شد.

در فریقای جنوبی در فاصله سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۰ جمعیت ۲۵ میلیون نفری این کشور می‌نویسند راهی برای خلاصی از وحشت پس از ۴۰ سال تبعیض نژادی و چهار قرن استعمار بقیه و در کشور چند فرهنگی خود هم‌گراسی تسل ایجاد کنند. مذاکرات مدت‌نندی به‌موجب حاسد و یکی از اساسی بحث آنکتر در طول این دهه موفوهای می بود که با قراردادی که مازاید را نماند ورده و به نوسمی در دست داشتند چه باید کرد

همچنین با دی‌تعلیل بازماند چگونه باید برخورد کرد  
در سال ۱۹۷۲ مجمع عمومی سازمان ملل قطعنامه‌ای صادر کرد مبنی بر اینکه نتایج دست‌نویس بعضی نژادی که به نازید معروف است جبری جز آجناب علیه بشریت نیست. در اوایل دهه ۱۹۹۰ نیروهای بسیاری در جامعه جهانی و حتی در خود فریقای جنوبی حضور داشتند که خواستار محاربات عاملان جنایات نازید شدند. اما در دوران جشنواره احزاب در جنوب فریقا در سال‌های ۱۹۹۴-۱۹۹۰ موفق گردیدند که کوبسای عضو عمومی به وسطه مسخ و رشم ملی شامل حال عاملان تمام جشنواره‌های سیاسی دوران نازید شود. از یک جهت، این اقدام هادیه‌ای از جانب ناسون ماندلا و همکاری‌اش به عنوان رهبر جنبش ضد تبعیض نژادی بود. از جهت دیگر، این مسانه کربته‌ای بود که نالاجبار در برابر آنها نهاده شد چرا که سران امنیتی و نظامی فدراسیون فریقای جنوبی به کنگره ملی فریقا (ANL) گفته بودند که آنها در صورتی امکان برگزاری انتخاب حسان نورس ۱۹۹۲ در امنیت کامل را فراهم می‌کنند که عاملان نازید تحت نوبی نظامی چاید از عضو عمومی برخوردار شوند. در نهایت از ۷۱۶ نفری که تقاضای عضو کردند، ۱۱۶۷ نفر عضو کامل گرفتند. ۱۴۵ نفر مشمول جمعیت شدند و در خواست بقیه نیز رد شد.

در مورامسنگ یعنی سومین کشور مورد پژوهش، ماهیت جشنواره و ابزار رفع آن در سال ۱۹۹۲ متفاوت بود. حسوبت در این منطقه ناملز به

۱۷ سال جنگ داخلی بود که نظام نازید فریقای جنوبی به آن دامن می‌زد. تا سال ۱۹۹۲، ۱۶ میلیون انسان در بن کشور سیر فقر، عقب‌ماندگی و ندیجی ناسی از سال‌ها جنگ بودند. جنگ داخلی پس دولت فریقا (۲) و شورسنگ ریسیو (۳) یک میلیون نفر را به کام مرگ فرساده میلیون‌ها نفر نیز مجبور به فرار از کشور شدند و بسیاری دیگر نیز در اسانه فقر و فقری قرار دارند.

جنگ در اکتبر ۱۹۹۲ پس از دیدار رهبران دو حزب متخاصم در رم تانیا یافت. سوزمان مردمی کابولیکی سانا اکینوی، پانی سذکرات این دو گروه در فضایی رام بود. هم‌پس با خواننده مذاکرات، این احزاب به همراه بیم حمایت سازمان ملل سانا کینوی، طرح مسخی را برای دولت آلمان و سازمان ملل پی‌ریزی کردند. سازمان ملل، اتحادیه اروپا و دیگر قدرت‌های خارجی ماده تک‌پارچه‌ای را معاهده صلح بودند.

جنگ داخلی مورامسنگ جناب، مسار وحشی‌گویی بود. کشتار، مکه کردن، تجاوز جنسی، به بردگی کشیدن، زور و آذیت کودکان و بوجونان و فحش و کرسنگی از بار منوس این جنگ بودند. در کرارشی که ملاقابل پس از معادله صلح در سال ۱۹۹۲ منسرف شد، تقوین ناملی نماند کرد که عاملان جنایات جنگ همگی باید سحاربات شوند. اما احزاب جنگ داخلی مورامسنگ ندر پس صلح را مشروفاً به عضو عمومی سیم حسوبت و جنایات پیش از انعقاد معاهده صلح، مشروفاً سحر از شدت جنایات، کردند. یکی از تجسمین قیامات مجلس مورامسنگ پس از امضای قرارداد صلح موسفا رهبران احزاب در کبر، دستور تانین عضو عمومی بود. در نتیجه دستور پس تقوین ریاضه به یک حزب سیاسی مسلح طلب بشیل شد. شمار زیادی از جنگجویین خلق مسلح شدند و مبقی نیز به نیروهای امنیت ملی پیوستند.

زمان در اینجا بسیار اهمیت داشت. مورامسنگ‌ها چهار ماه پیش از آنکه سازمان ملل نخستین دادگاه جنایات حکمی دوره مازین، دادگاه جنایی بین‌المللی یوکسلاوی سابق (ICTY) در فوریه ۱۹۹۴، را تاسیس کند، بیمان صلح را امضا کردند.

اما سازمان ملل با اکتبر سال ۱۹۹۲ هنوز در کبر نب و ناب دادگاه نشده بود. این سازمان نقش خود را اساساً نقش حمایت‌کننده پیش از نقش در فرایند مسلحی که خود موز می‌شد. با تانی شدند خود را نشان داد. پس دو سازمان ملل در عوض آنکه عاملان فجاجع جنگ‌های داخلی در مورامسنگ را ملید کند یا مجرد اعلاه کند، مانده

دولت موراچسک با آنها همچون همکارانی عمیقانه در فرایند بسطی سازی همکاری کرد. بسطی سازی از جنبه خودیاری سابقه که به دلیل مقاومت و نوسازی اجتماعی از سازمان ملل هدیه برخیزد از حدت گرفتند بدون شک همان افرادی بودند که نامشان در فهرست کارکنان چندین ساله حقوق بشر به عنوان عاملان جانکوار ثبت شده بود. در عین حال، تقریباً تمامی مؤسسه‌ها، مراکز، انجمن‌ها و دارندگان نگاه به این جنبه‌ها را به عنوان سازندگان جامعه در عرصه محاکمه و مجازات آنها نگاه درستی بوده است. بنابراین، هدف بخش تحلیل سیاسی، پروژه تحقیقاتی من بررسی و ارزیابی سه رویکرد متفاوتی (در سه وضعیت متفاوت) است که آنها را در فرجه کردن مشابهی کارآمد برای رهایی از بگرفتارگی‌های گذشته و حرکت به سوی دستیابی به اهداف جهانی هدیه‌های رفاه انسانی، بازسازی جامعه و برتری اصلاح در کشور به بهترین شکل ممکن عمل کرده‌اند.

بدون تردید، نتایج اولیه این بوده که سقوط عمومی ابزار بسیار مهمی در جلوگیری از تکرار درگیری‌های مین بوده و مسأله به کشورهای مورد بحث و نه جامعه بین‌المللی به هیچ‌عنوان نباید به نسبی از آن بگذرد.

اما نمونه انجام این پژوهش، نقش دین در دو فرایند متفاوت انسان‌هایی که در زمان وقوع جنایات زندگی می‌کردند و کمک به ایجاد دردها و رنج‌هایی آنها که نادکار جنگ و جنون‌های گذشته بود، برای من پس از پرسش نمودار شد. باز هم تکرار می‌کنم که من چیز جدیدی نمی‌گویم که برای خوانندگان دارای دانش باشد بلکه ایده‌ها و نمونه‌هایم را بزرگی‌شان کز زش می‌کنم.

شاید مورد افریقای جنوبی ساخته شده‌ترین مورد در کفمان غرب باشد که تاکنون چیزی مربوط به ریمس کمیسیون مسیح و حقیقت (TRC) درموند نونو (که یک اسقف انگیکن هم بود) به هنگام افتتاح این کمیسیون که با نماز و روشن کردن شمع همراه بود را به‌خاطر دربر و یادمان هست زمانی که او در جلسات احساسی خاص در جلسات کمیسیون، حاضرین جلسه را به نیایش دعوت می‌کرد.

نقش دین با به تعبیری نقش فراتر دینی مورد نظر نونو در عمل در کارکرد TRC مشهود و ملموس بود. او در مفاد یک سر اسقف توضیحات به غایت شیوا و روشنی در مورد نوع نگاهش به وتلیفه TRC ارائه کرده است. به اعتقاد من اگرچه بدون همواره به نقش خود به عنوان اسقف اعظم

کنسای من (تکلیکال) وفادار ماند، اما در عین حال، او مسای دینی- الهیاتی کارکرد TRC را از طریق یادآوری دین مفهوم بومی افریقای "بونو" کاملاً غنی و غریبه ساخت. او بونو تا آنجا که می‌دین مفهوم است که به اشکال مختلف در سراسر قاره فریقا به چشم می‌خورد. بونو این مفهوم را نامی به این ایده می‌داند که "یک انسان یا اعضای آن است که نسبت دیگران را به رسمیت بشناسد." چند سال پیش با یک زن ساپهوست افریقای جنوبی که سال‌ها را فعالان حامی ANC بود و اکنون وزیر دولت است گفت و گویی کردم. نامش ری جویس ما با فامی است او دینی سال‌های ساخت همواره با بازتاب از سازمان دهندگان مخفی چیده دموکراتیک متحد مدافع ANC و در واقع سازمان دهنده اصلی UDF در اکتان زمانی بود. ما با فامی در گفت و گو گفتش را من دو سال پیش گفت که ده مسئولان نامیاد استقامت بسازی از جنایات هولناک

این زمان را من و خانواده من گرفتند و در این میان بسیاری دوسان نزدیک من کشید شده‌اند. نمی‌در حالهای که من و فرزندم در آن زرمیده بودیم براب شد. سگ‌ها را به جان من انداختند.

در پایان از او پرسیدم: "آیا آنکه این افراد این بالاها را سر بر و فرزندانت برده‌اند و اکنون زاده به زندگی ادامه می‌دهند چه احساسی داری؟" او در پاسخ گفت: "منم بسبب آنی وند خود جزایشان را خواهد داد" او همچنین دو نکته مهم دیگر را نیز بیان کرد: نخست آنکه او و هم‌فشارانش در روزهای مبارزه نجان درگیر ساماندهی شرباب‌رندی مردم کشور بودند که نمی‌توانستند زمان زیادی را صرف اینم‌گیری از شکنج‌گران مشین خود کنند.

دوم نکته او به شدت تاکید کرد که هرگز نباید ندارد سینه بخماری باشد که در پی انجام‌جویی است. بنابراین کافی‌الظاهر در آن شرایط و اقتداری کامل "مجازاب" به خدا بهترین گزینه بوده است. از این رو، ملاحظه می‌کنم که نگاه به خدا چگونه باید باشد که بتوان این مهم را با تلیب خاطر به او سپرد؟

در افریقای جنوبی دین صرفاً به تخلیفات احساسات حسن سال‌های مس از افول نظام آفریقای تمک نکرد (لازم به ذکر است که این مسأله شامل تمام دین‌هایی که اکنون در افریقای جنوبی فعالیت‌تقلیر اسلام، هندوسم، ادیان سنتی و بوسنی و ادیان و مسلک‌های دور که نمی‌شود چرا که اغلب مردم افریقای جنوبی به‌غایت دیدار و افرادی از حیت مذهب خلاق هستند) بلکه طی سال‌های طولانی استعمار و سر آفریقای، اندیشه دینی و

بهادهای مذهبی نقش بسیار حایز اهمیتی در حدت روحیه مردم بحث قشار و طبقه ارفا کردند. فراموش نکنیم که می‌توانیم دانندی نخستین سازماندهی عمومی تاری از خشونت معنوی محور خود را در افریقای جنوبی انجام داد و از یاد نسیم نفسی را که بسطی سازی ز کنسایا، ساجد و معابد در کمک به حفظ جنس دین آفریقای ارفا کردند. ما با فامی خود یک نونری ست و کمک‌های بسیاری از سازمان‌های لوتری در اروپا دریافت کرده است. شورای کلیساهای افریقای جنوبی در همانی مستحکم برای جنس شد آفریقای بود البته مسیحیت تکیه و امکان بیشتری برای جبران مافات در افریقای جنوبی داشت. چرا که هم استعمارگران گذشته (چه استعمار هلند و چه انگلستان) و هم سکن بعدی استعمارگران یعنی عاملان آفریقای هر دو مدعی بودند که ز تعالیم کتاب مقدس الهام می‌گیرند. همین مسأله کمک مهمی به میزبان شد آفریقای بود چرا که مسیحیان گاهی همچون اسقف هالستون با بسطی سازی دیگر به نوسندگان و حامیان آفریقای از داخل همان کسمن کتاب مقدس که آنها مدعی بودند ز آن خودشان است، ناخند. اما ملی دوره حاکمیت آفریقای جنوبی از کلیساهای افریقای جنوبی بسیار گسترده‌تر از صرف آیدنولوری بود. بسطی سازی از آنها برای انجام تکلیفی که مسیحیت بر دوششان نهاده بود یعنی خدمت به فقرا و مظلومان، خود را عملاً به خط می‌انداختند.

مایلم در اینجا به نقش سازنده‌ای بپردازم که بسیاری از ادیان و نهادهای مذهبی در موزامبیک ایفا کردند، چرا که شما از آنچه گفته‌ام حدس خواهید زد که عقاید دینی مردم خوب ستا کنید و بدون شک بر رویکرد آنها مبنی بر کمک به انجام مذاکراتی که در سال ۱۹۹۲ در نهایت به قرارداد صلح انجامید، تأثیرگذار بوده است. تردیدی در ساحت این مسأله نمی‌توان داشت و عملکرد مردم سانتا کیتو پیامبخش حقیقی همه ما است. بد نیست اگر نگاهی به اثر نماینده سانتا کیتو در سازمان ملل در این زمان یعنی آندره بارتولی بیافکنیم. مقاله آندره با عنوان برقراری صلح در موزامبیک در ۱۹۹۸ انتشار یافت.

اما مردم سانتا کیتو افزون بر آینده‌نگری ذاتی شان و رویکرد اصلاح‌گرانه خود به مذاکرات، شبکه‌های غنی از تکرش‌هایی را در اختیار داشتند که همگی ریشه در سنت‌ها و منابع بومی و مذهبی این کشور دارد.

باید اعتراف کنیم که موزامبیک کشور بسیار حالب و پرشوری است. پرتغالی‌ها نظام استعماری را به راه برداشتند. اما آنها از نقطه‌نظر حاکمیت استعماری، در کل اگر متصفانه بنکریم، در قیاس با مناطق دیگر در کار خود موفق نبودند. پرتغالی‌ها در داخل کشور شوق چندانی نداشتند. آنها جمعیت عظیمی از پرتغالی‌ها یا مهاجران مستقل پرتغالی را به این منطقه تزیین نکردند. آنها سعی چندانی برای پرتغالی کردن جمعیت بومی از طریق فرستادن آنها به مدارس لوزوفون (۵)، محکمه‌ها، کلیساها و... نکردند. به‌منور کلی پرتغالی‌ها اغلب در

موزامبیک، بومیان این کشور را تنها می‌گذاشتند. البته استثناهایی این مسأله انگشت‌شمار نبود. در نتیجه در موزامبیک همچون نیکولا و البته برخلاف اغلب نقاط افریقای تحت حاکمیت فرانسه و انگلیس، بقایای منابع فرهنگی بومی تأثیر ادیان بومی به وفور به چشم می‌خوردند.

اکنون، موزامبیک کشوری کاملاً بزرگ با چیزی در حدود ۱۶ یا ۱۷ گروه زبانی و فرهنگی است که هر یک رویکردهای خاص خود را به مسأله حسنی شناختی و وجودشناختی دارند که خود، بشریت را طی قرن‌های نمادین دچار حیرت کرده است. اما در مجموع، اعضای اکثر این گروه‌ها با ملت‌ها به گونه‌ای از ایده‌آویزی حمایت کرده و می‌کنند. در نتیجه جای تعجب نیست در نظر بگیریم که چقدر موزامبیک به لحاظ فرهنگی به آفریقای جنوبی نزدیک است.

دقیق‌تر بگویم، آنچه از مطالعه آثار پژوهشی در خصوص موزامبیک تأثیر آثار انسان‌شناسانی همچون لاسیندا هونوانا و کرولین نوردستروم، موخدهم آن است که جهان بینی اصلی اغلب مردم موزامبیک، جهان بینی‌ای است که در آن مفهوم "خود" کاملاً بی‌یافت روایت خانوادگی، خانه و نیاکالی که در اینجا مدفون هستند و عالم روحانی و معنوی‌ای که این نیاکال بدان تعلق دارند، درهم تنیده است.

بنابراین، آنچه در اینجا به نظر من مهم و جالب است آن است که مردم موزامبیک طی قرن‌ها استعمار پرتغال عمده کشور خود را دست نخورده حفظ کردند و زمانی که در دهه ۱۹۶۰ برای استقلال مبارزه کردند و پس از آن از ۱۹۷۵ به بعد گرفتار جنگ داخلی و وحشتناکی شدند همچنان بسیاری از منابع غنی فرهنگی و بومی خود را حفظ کردند و با کمک آن توانستند تا حد زیادی جلوی خشونت‌ها و محرومیت‌های این جنگ‌ها را بگیرند. شفاهدگان سنتی روش‌ها، دروها و ابزارهای متعددی برای بهبود آلام روحانی و شکاف‌های اجتماعی ناشی از جنگ در اختیار داشتند. (البته در جهان بینی سنتی موزامبیک هیچ‌گونه نمایر دقیق و مشخصی بین عمل دینی، عمل شفا دادن، عمل الوهیت بخشنیدن به نظم قانونی و عادلانه اشیاء و عمل صدور قطعنامه برای درگیری‌ها وجود ندارد و باید قبول کنیم که بسیاری از این تمایزهای موشکافانه و دقیقی که در این زمان و در جوامع غربی امروزان مشاهده می‌کنیم بسیار صوری و بعضاً شکننده هستند). همانگونه که نوردستروم در کتابش با عنوان روایت دیگری از جنگ (۱۹۹۷) به گونه‌ای

تأثیرگذار نوشته است: در طول جنگ داخلی و بدرغم آشفتگی و نابسامانی عمومی وحشتناک و دیگر محرومیت‌هایی که بر مردم موزامبیک تحمیل شد، شفاهدگان سنتی همچنان مهارت‌های درمانی مذهبی را هم در سطح فردی و هم در سطح اجتماعی اجرا می‌کردند. در اینجا مجال آن نیست که به تفصیل در این مورد بحث کنیم اما این نویسنده و هونوانا نمونه‌های متعددی از انواع مناسکی که سربرازان جوان در گذشته از طریق آنها به روستاهایشان بازگردانده شدند و به سرعت مجدداً به عضویت جامعه خود در آمدند، ذکر می‌کنند. برخی از این سربرازها از سوی فرماندهانشان مجبور شده بودند علیه هموطنان خود مرتکب جنایت شوند. به‌علاوه از این مناسک برای پاک کردن یا معالجه زناهی که به عنوان برده مورد تجاوز جنسی قرار می‌گرفتند نیز استفاده می‌شد. این مناسک به آنها امکان می‌داد تا چپکه حقیقی خود را در جامعه روستایی مجدداً بازیابند و زندگی را از سر بگیرند.

اساس این سنت‌ها در بی‌تأثیر سازمان‌های دینی خارجی خواه اسلامی، مسیحیت غربی و خواه شاخه خاصی از انجیلی‌های پروتستان و مناسک بومی کلیساهای "خواری" یا "تیمپونی" بی‌بربری شد که پیروانشان اول‌بار زمانی که به عنوان کارگران مهاجر در معادن افریقای جنوبی کار می‌کردند با آن ترکیب‌های دینی و مذهبی مواجه شدند. مایلم تأکید کنیم که تمام این ادیان در سطح عمومی همان سیاست "بیخس و فراموش کن" را که در عفو عمومی در سراسر کشور تجلی یافت، اجرا کردند. باید بگویم که از تجربه دولتی‌ها در نینان شاهد همان صلح و آرامش در سطح ملی و اجتماعی بودم که در موزامبیک تجربه کرده بودم و در این میان یازده سال پس از ۱۹۹۲ بسیار مهم بود و دین در دستیابی به این صلح از بسیاری جهات سهم مهمی داشته است.

آنچه بسیاری از غربی‌ها در مورد نقش دین و نهادهای دینی در کشور مایلم زده روایت می‌دانند احتمالاً وقایع شرم‌زوری در خصوص دخالت بسیاری از رهبران دینی در نسل‌کشی است. آنچه ما از آثار و ادیت‌های پس از جنگ موخته‌ایم این بوده که بسیاری از کشیش‌های مسیحی فعالیت‌ها به عملان نسل‌کشی کمک کرده‌اند. یکی از این کشیش‌ها یک اسقف انگلیکان و دیگری از روحانیون فرقه قدسیان آخ‌المانی بودند که هر دو از سوی I.C.T.R مجرم شناخته شدند. (البته این اسقف انگلیکان پیش از آنکه به پرونده‌اش رسیدگی شود از دنیا رفت). اما آن نهاد مذهبی‌ای که به لحاظ



این فرآیند صلح درون گروهی نیز مقوله‌ای است که باید بدان توجه ویژه‌ای کرد. می‌دانم که نهادها و موسسات اسلامی که کاملاً در نقاط محنت این کشور ریشه دارند، در دستیابی به صلح نقش حائز اهمیتی ایفا کرده‌اند. اما نهادهایی که من بیشترین شناخت را از آنها داشته‌ام مسیحی و به‌طور خاص انجیلی بودند.

مسیحیت انجیلی از زمان نسل‌کشی بیرون بسیاری در رواندا پیدا کرد و به شدت در میان مردم ریشه کرد. براساس آمار در بنیان دهه ۱۹۹۰، ۴۳ درصد از مردم رواندا خود را پروتستان می‌دانستند. من با تعدادی از رواندایی‌هایی که از کاتولیک به شاخه انجیلی پروتستان تغییر کیش داده بودند صحبت کردم، علت اصلی تغییر کیش این افراد این بود که به اعتقاد آنها کاتولیک به دلیل سهیم بودن در نسل‌کشی بی‌اعتبار شده است. لازم به ذکر است که موج جدید مسیحیت انجیلی صرفاً از خارج کشور و به همراه گروه‌های امدادی انجیلی که پس از ۱۹۹۴ وارد این کشور شدند، نبودند بلکه این آیین از قبل در زندگی، تجریبات، الگوها و در میان رهبران بومی پروتستان رواندا نظیر میچل کینانا یا انطونان روتاسیر وجود داشته است. این افراد و برخی دیگر از رهبران دینی طی دوران نسل‌کشی سرمشق و الگو بودند و اگر چه مردم مسیحی باید کاملاً از نقش سرداور برخی رهبران مسیحی در دوران نسل‌کشی آگاه باشند، در عین حال، آنها و ما نیز باید از تسویه‌های رهبرانی همچون کینانا، روتاسیر، کتسینسی کاتولیک به نام اندره سیمومانا و سایر رهبران کلیسا در طول دوران نسل‌کشی درس‌های بیشتری بیاموزیم. عنوان کتابی که اخیراً توسط کریس هجز انسار یافته حاکی از آن است که «جنگ نیروبی است که به ما معنا می‌دهد». اما اغلب ما احتمالاً همدانسان با انسان‌شناسان بر این باور هستیم که یکی از اصلی‌ترین چیزهایی که به زندگی مردم رنج دیده معنا می‌دهد، نه جنگ، بلکه دین است.

به اعتقاد من ادیان در دو فضای کاملاً متفاوت و زد می‌شوند. اولین فضا یا کرایش در ادیان، کرایش به قضاوت و مجازات دیگران است که در اکثر ادیان وجود دارد. کرایش دود در ادیان است که می‌کشند دردها و آلام انسان‌ها را التیام بخشند. من در تجریبات و مصاحباتم در لبنان، اسرائیل، فلسطین، رواندا، موزامبیک و قریقای جنوبی و جاهای دیگر این دو کرایش را به عینه در عمل مشاهده کردم. و به گمانم هم به لحاظ فکری و هم براساس تجریبات شخصی‌ام می‌دانم کدام دین، روح محورتر و برای من و به جرات بگویم برای سایر جهانیان بهترین است.

اخلاقی به شدت از حیث دست‌داشتن در نسل‌کشی در معرض خطر بدنامی است بدون شک کلیسای کاتولیک است. این کلیسا تا آن زمان روابط بسیار نزدیکی با مراکز قدرت در رواندا داشت. استعمارگران روندا، بزرگی‌ها، برخلاف پرتغالی‌ها در موزامبیک، نهادهای اجتماعی خود را بر بومیان این کشور تحمیل کردند. این همه بدان معنا است که در پی رنج‌ها و لغزات ناشی از نسل‌کشی، جمع‌گیری از مردم رواندا احساس کردند هیچ نهادی که بتواند رنج‌های جسمانی و روحانی آنها را التیام بخشد در اختیار ندارند. آنها به شدت نیازمند فضایی بودند که در آن بتوانند به زندگی خود معنا دهند. حرف من آن است که زمانی که نسل‌کشی در رواندا پایان یافت تمام مردم این کشور در کلافی نو در تو ز رنج و محنت روحانی رها شدند و تقریباً تمامی نهادهایی را که به زندگی مردم معنا می‌دادند نسل‌کشی از آنها گرفته بود با اساساً این نهادها به هنگام نیاز نمی‌توانستند به مردم کمک کنند. این نهادها عزت بودند از: خانواده‌ها، انجمن‌های محلی، شبکه‌های اقتصادی، دولت و کلیسای کاتولیک. البته سین سازمان‌های امدادی غربی و زد این کشور شدند که برخی خدمات ضروری را ارائه می‌کردند و برخی دیگر سایر خلا‌ها را بر می‌کردند.

من یک‌بار از رواندا دیدن کردم و به مدت دو هفته در تابستان ۲۰۰۲ در آنجا بودم و تا آن زمان شرایط نسبت به دهه ۱۹۹۰ بسیار آرامتر بود. دولت به تدریج می‌کوشید هزاران پرونده مربوط به نسل‌کشی را به دادگاه کاکاکا تحویل دهد. و این مسأله‌ای بود که من اساساً در مورد آن تحقیق می‌کردم. من در آنجا در میان هیئتی از پروتستان‌های آلتونک‌نشین پایتخت، کینگالی، اقامت گرفتم. جای عجیبی بود! میچل کینانا، یک انگلیکان انجیلی که به رهبری معنوی و سامان‌دهنده‌ی اجتماعی معروف بود، این منطقه را تحت هدایت خود داشت. یکی از اقدامات مهمی که سازمان او یعنی موسسکوز انجام می‌دهد آموزش دینی به رهبران مجامع عمومی سراسر کشور است. زمانی که من آنجا بودم او ۴۰ شاگرد داشت. این سازمان، سازمان خوبی بود که از تمام سنین با پیشینه‌های مختلف در آن شرکت می‌کردند. همه انگلیکان نبودند بلکه بسیاری از گروه‌های انجیلی مختلف نیز حضور داشتند هم هوتوها و هم نوتسی‌ها با هم مشغول عبادت و همکاری بودند. اما در سطح انسانی، توانایی بسیاری از تی‌توها و هوتوهای رواندایی برای عبور از اختلاف‌ها و دودستگی‌های گذشته، دستاورد قابل توجهی است که خود نیازمند پژوهش است و البته نقش دین در

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نوتسی‌ها (Tutsi) یکی از سه گروه مردم رواندا و پروتستانی در افریقای مرکزی‌اند. دو گروه دیگر تواها و هوتوها هستند. تواها با بانواما مردمی کنوایفد و ساکنان اولیه بین منطقه هستند. هوتوها با ماهوتوها مردمی پرتغالی‌تباری الاصل هستند و زمانی که به این ناحیه مهاجرت کردند بر تواها مسلط شدند.
- ۲- جناح لیبرال دولت در موزامبیک که از ۱۹۷۵ قدرت را در دست گرفت. اساس قدرت آنها از اقلیت قومی سن کان برگرفته شده بود.
- ۳- رینامو، نهضت مقاومت ملی موزامبیک، حزبی سیاسی در موزامبیک به رهبری فوسوزو، راکاما (۱۹۷۵).
- ۴- جهید دموکراتیک متحد، یکی از سازمان‌های تند ابارتاید دهه ۱۹۸۰.
- ۵- Lusophone کسی را گویند که رین پرتغالی، زبان مادری او لیس و یا آن را فراگرفته است. خود و زه از نام ایالت رومی لوستانیای گرفته شده که همان پرتغال کنونی است. این و زه در مقاله حقت معنی «پرتغالی رین».
- \* مقاله حصر از نشریه Academy of Religion (AAR) American، ج ۷۲، دسامبر ۲۰۰۵، ترجمه شده است. نشریه AAR چاپ نشریات دانشگاه کنسور دل سب